



جلوہ یار

«خاطراتی دربارهٔ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی»

به روایت محافظان

تنظیم: احمد حسینی



۱۳۸۶

جلوه یار: خاطراتی درباره شهید سپهبد علی صیاد شیرازی/ به روایت محافظان؛ تنظیم از احمد حسینی [برای] هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی . - تهران: ایران سبز، ۱۳۸۶.

دوازده، ۷۵ص . . عکس (رنگی).

۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۴۶-۶

شابک : ۷۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا

Jelveye yar

ص . ع . به انگلیسی:

نمایه.

عنوان دیگر : خاطراتی درباره شهید سپهبد علی صیاد شیرازی.

۰۱ صیاد شیرازی، علی، ۱۳۲۳ - ۱۳۷۸ - خاطرات. ۰۲ سرداران - ایران - خاطرات. الف.

ایران. ارتش. هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی. ب. عنوان.

۵ح۹ص / ۱۶۶۸ DSR ۹۵۵/۰۹۲۸۴۴۰ شماره کتابخانه ملی : ۳۵۸۴۳ - ۸۵ م

جلوه یار؛ خاطراتی درباره شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

- تنظیم کننده : احمد حسینی
- ویراستاران : بیت‌الله جلالی، علی اعوانی
- حروفچین و صفحه‌آرا : غلامحسین قدسی، میرعرب رضی
- طرح روی جلد : امید کلانتری معتمدی
- ناظر چاپ : علی اعوانی
- لیتوگرافی و چاپ : طراوت / لیلی
- شمارگان : ۲۰۰۰ نسخه
- قیمت : ۷۰۰ تومان
- نوبت و سال چاپ : اوّل ۱۳۸۶
- ناشر : ایران سبز،
- شابک : تهران - صندوق پستی ۳۶۹۷-۱۶۷۶۵
۹۷۸-۹۶۴-۷۶۰۷-۴۶-۶

مرکز پخش : تلفن : ۲۲۴۵۱۳۴۴ نمابر : ۲۲۴۴۰۹۲۶

«حق چاپ برای هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی محفوظ است.»

خداوند متعال به عمل صالح ما
ارزش قائل است، و اگر در زندگی
خود دائماً در انجام عمل صالح بتوانیم
پیش برویم و بازدهی کارخودمان را
افزایش بدهیم خداوند به ما امتیاز
می‌دهد و زمینه عاقبت به خیری ما
فراهم می‌شود.

« شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی »

صفحه	عنوان
نه	معارف جنگ
ده	معرفی نویسنده
یازده	پیشگفتار

خاطرات حسین خُمان

۳	جلوه‌هایی از عشق و ایمان
۴	دعوت به وحدت و تفاهم
۵	ارادت به پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)
۷	روحیات مذهبی
۸	اهمیت به نماز
۱۰	اوقات فراغت
۱۱	نظم و ترتیب
۱۲	گذشت و احسان به زیر دستان
۱۴	علاقه و ارادت شخصیت‌ها به شهید علی صیاد شیرازی
۱۶	رعایت بیت‌المال
۱۷	دو روز استفاده شخصی از اتومبیل
۱۸	پرواز در شرایط جوی نامناسب
۲۰	جلوه‌هایی از عنایت الهی
۲۵	کار در تمام لحظات شبانه روز

عنوان

صفحه

خاطرات محمد فشکی

۲۹	جنگهای چریکی
۳۱	در خوزستان.....
۳۳	استراحت در صندلی عقب اتومبیل
۳۴	عملیات قادر
۳۵	هدایت آتش در خط مقدم.....
۳۶	انهدام تانک دشمن.....
۳۸	استقامت و پایمردی.....
۴۰	سنگر دیده‌بانی و اتفاقی عجیب.....
۴۲	ماجرای جعبه شیرینی.....
۴۴	سیل استقبال کنندگان.....
۴۶	شوخی با شهید

خاطرات یادگار روستایی

۵۱	اولین مأموریت.....
۵۲	تکریم و احترام میهمان.....
۵۳	روح عرفانی.....
۵۵	روشن نشدن بالگرد.....

عنوان

صفحه

خاطرات حمید رضا کریمی

۵۹ بر فراز قلۀ آریابا.

۶۱ محبت و صمیمیت با سربازان

۶۲ خوابیدن در سنگر فرماندهی

۶۳ عکس یادگاری

۶۴ شور و اشتیاق مردم برای دیدن شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

۶۶ بهانه‌ای برای استراحت؟!

۶۹ عکسها

۷۳ نمایه

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از بازیافته‌ها، ذخایر و دستاوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاری‌ها، ایثارگری‌ها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام کرده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌شود.

سازمان افتخاری «هیأت معارف جنگ» که از پاییز سال ۱۳۷۳، با بنیانگذاری امیر سرافراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی بر عهده گرفته مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خدای متعال مبنی بر:

« وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ »
با صداقت و تلاش دسته جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخارآمیز را که با گرایش «پژوهشی - آموزشی» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خدا دارد.

شیوه کار هیأت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از رزمندگان اسلام که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت داده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشتهای تحریری، صوتی و تصویری، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری کرده و در نهایت بعد از تطبیق آنها با مدارک و اسناد جبهه‌های نبرد در مسیر تدوین قرار می‌دهند.

هیأت معارف جنگ « شهید سپهبد علی صیاد شیرازی »

معرفی نویسنده:



سرهنگ احمد حسینی، پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده افسری در سال ۱۳۶۰ و پس از طی دوره مقدماتی در شیراز به لشکر ۲۸ پیاده کردستان منتقل شده و چهار سال از عمر نظامی خود را به‌عنوان فرمانده گروهان در مناطق مختلف عملیاتی گذراند.

وی پس از آنکه در سال ۱۳۶۲ و در

جریان عملیات والفجر ۴ مجروح شد، بقیه خدمت خود را در واحدهای آموزشی و عقیدتی سیاسی گذراند. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۲ به افتخار بازنشستگی نائل شد.

سرهنگ حسینی ۲۹ عنوان کتاب را به رشته تحریر در آورده که از آنها ۲۲ عنوان آن به زیور چاپ آراسته شده است. دفاع مقدس، زندگینامه یا خاطراتی از شهدا، موضوع بیش از نیمی از آنها را تشکیل می‌دهد که از آن جمله می‌توان به «یاد آن روزها»، «نبرد میمک»، «امیر خستگی ناپذیر» و «صیاد دل‌ها» اشاره کرد. در پنجمین جشنواره انتخاب بهترین کتاب دفاع مقدس، «صیاد دل‌ها» به‌عنوان کتاب برگزیده انتخاب شد و از سوی ریاست جمهوری لوح قدردانی و هدایایی به آن تعلق گرفت.

پیشگفتار

مجموعه حاضر تراوش احساس و معرفتی است که گویندگان آن به شهید امیر سپهبد علی صیاد شیرازی دارند. روزی که به درخواست امیر سرتیپ ۲ محمود ریاحی به هیأت معارف جنگ رفتیم، ایشان مجموعه‌ای مکتوب از گفته‌های محافظان آن شهید را در اختیارم گذاشت که از نوار پیاده شده بود و باید بازنویسی می‌شد.

علی‌رغم آن که چندین بار در جبهه‌های نبرد و در جلسات هیأت معارف شهید علی صیاد شیرازی را از نزدیک دیده بودم، اما این گفته‌ها که پیرامون ابعاد شخصیتی علی صیاد شیرازی، همراه با چند خاطره از ایشان بیان شده است، برایم تازگی داشت و به طور ناخودآگاه مرا به یاد شخصیت‌های الهی می‌انداخت که ویژگی‌های آن در قرآن به‌عنوان یک انسان کامل و متقی و با اخلاص معرفی می‌شود.

یکی از ویژگی‌های مسلمان و اولین ویژگی که قرآن کریم ذکر کرده است شدت، قوت و استحکام در مقابل دشمن است. اسلام، مسلمان سست عنصر را نمی‌پذیرد. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ...

ویل دورانت، در کتاب تاریخ تمدن می‌گوید: هیچ دینی به اندازه اسلام پیروان خود را به قوت و نیرومندی دعوت نکرده است.

ویژگی دوم یک مسلمان، مهربانی، دوستی و صمیمیت بارز با برادران دینی و سایر مسلمانان است. در عین حال همین فرد که در مقابل دشمن شدت عمل نشان می‌دهد و در میان خودی‌ها صمیمی و مهربان است و در برابر خداوند نیز رکوع و سجود می‌کند:

تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا... (سوره فتح آیه ۲۹)

در وجود یک مسلمان با ایمان آثار عبادت و تقوی و خداپرستی کاملاً آشکاراست. هر که به چنین مسلمانی نگاه کند در وجودش خداشناسی و یاد خدا را می‌بیند، او را که می‌بیند به یاد خدا می‌افتد.

قرآن کریم به اهل ایمان توصیه می‌کند که از نماز و صبر استمداد کنید و مدد بگیرید. از نظر قرآن اگر شما می‌خواهید به عنوان یک مسلمان واقعی و به عبارتی دیگر مؤمن و با تقوی و همچنین یک مجاهد فی سبیل‌الله و رزمنده‌ای نیرومند باشید، باید با خلوص نیت نماز بخوانید. به پاداشتن نماز اصل دومی است که قرآن بعد از ایمان به غیب به آن اشاره کرده است. البته نمازی که به صورت یک پیکر بی‌روح انجام نشود، بلکه نمازی که واقعاً فرد را متوجه خالق و آفریننده‌ی خویش سازد و روح او را آن‌چنان تهذیب کند که مورد نظر قرآن و اولیای الهی است.

به گفته‌ی محافظان شهید و هم‌زمان وی و کلیه‌ی کسانی که از نزدیک با خصوصیات شخصیتی و اعتقادی شهید علی صیاد شیرازی آشنایی داشتند، وی فردی وارسته و با تقوی بود. علی‌رغم نرمش و ملایمت و صمیمیتی که به دیگران، اعم از نظامی و غیرنظامی نشان می‌داد، در جبهه‌های نبرد و همچنین در وظایف روزمره‌ی خویش جدی، پرتلاش، خستگی‌ناپذیر با اراده‌ی آهنین بود.

در هر حال فرصتی بود پس از آن که سال‌ها از تألیف کتاب صیاد دل‌ها می‌گذشت در مورد شهید سپهبد علی صیاد شیرازی، کتابی دیگر توسط اینجانب به رشته‌ی تحریر درآید و در این مورد از سرتیپ ۲ محمود ریاحی که چنین فرصتی را برایم فراهم ساخت و همچنین از سایر همکاران گرامی در هیأت معارف که زحمات تدوین و جمع‌آوری خاطرات و چاپ آن را به عهده دارند، صمیمانه ممنون و سپاسگزارم.

احمد حسینی - فروردین ماه ۱۳۸۴

خاطرات حسین خُمان

جلوه‌هایی از عشق و ایمان^۱

برای اولین بار شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی را در سال ۱۳۶۱ در تهران هنگام سخنرانی در مسجد امام خمینی(ره) واقع در بازار تهران دیدم. برای جلب حمایت مردم و به خصوص بازاریان تهران از رزمندگان، مشغول سخنرانی بود که با استقبال بی‌نظیری هم مواجه شد. در آن ایام من در حین گذراندن دوره‌ی نظامی در تیپ ۲۳ نیروی مخصوص هوآبرد (کلاه سبزه‌ها - نوهد) بودم. پس از گذراندن دوره‌ی مزبور از اوایل سال ۱۳۶۱ به‌عنوان یکی از محافظان شهید علی صیّاد شیرازی انتخاب شدم و همراه ایشان خدمت نظامی را آغاز کردم که البته چنین وضعیتی را سعادت و افتخاری بزرگ برای خویش می‌دانستم، زیرا همراهی با فرمانده‌ای شجاع، رزمنده‌ای متعهد، کاردان و از خود گذشته را نوعی توفیق الهی به شمار می‌آوردم. لذا در تمامی مدتی که همگام با آن شهید بودم، هرگز احساس خستگی نکردم و توانستم مسئولیت‌هایی را که آن شهید به من محول می‌کرد به خوبی انجام دهم. در مدت ۵ سالی که مسئولیت محافظت از آن بزرگوار را به عهده داشتم، در کلیه‌ی عملیات‌های نظامی حضور داشتم و در این مدت به تدریج پی بردم که او یک انسان عادی نیست. رفتار، گفتار، روحیات، شجاعت و اخلاص وی نشان می‌داد که او با خدای خویش رابطه‌ای عاشقانه و عارفانه دارد و بر همین اساس خصوصیات اخلاقی و شخصیتی شهید علی صیّاد شیرازی دارای برجستگی‌های خاصی بود که به پاره‌ای از آن اشاره می‌شود.

دعوت به وحدت و تفاهم

یکی از فضایل اخلاقی آن شهید که تأثیری به‌سزا در موفقیت رزمندگان در جبهه‌های نبرد داشت، سعی و تلاش وی در تحقق وحدت و هماهنگی میان نیروهای نظامی و رزمندگان بسیج و سپاه بود. تلاش شهید در ایجاد روحیه وحدت و تفاهم منحصر به میدان‌های نبرد نبود، بلکه به سطوح مختلف جامعه هم نفوذ کرده بود. نمونه بارز آن تبدیل شعار «ارتشی و سپاهی دو لشکر الهی» به شعار «ارتشی، سپاهی یک لشکر الهی» در میان اقشار مختلف مردم بود.

وی برای اولین بار در مراسم نماز جمعه اهواز، طی یک سخنرانی توضیح داد که ما در هیچ کجای قرآن نداریم که خداوند از دو لشکر الهی سخن به میان آورده باشد. خداوند یک لشکر دارد. در همان لحظه مردم اهواز با فریادی رسا شعار دادند: ارتشی، سپاهی یک لشکر الهی. از آن روز به بعد این جمله یکی از شعارهای همیشگی مردم ایران شد، به‌طوری که در راهپیمایی‌ها، مجالس و محافل مختلف سیاسی و مذهبی و در پایان سخنرانی‌ها همواره این شعار از طرف مردم به زبان آورده می‌شد.

کوشش‌های موفقیت‌آمیز شهید علی صیاد شیرازی در حالی بود که تبلیغات همه‌جانبه دشمن و عوامل آن در داخل کشور به روش‌های گوناگون سعی در ایجاد تفرقه در میان رزمندگان ارتش و سپاه داشتند.

ارادت به پیامبر «صلی الله علیه وآله» و اهل بیت (ع)

شهید علی صیاد شیرازی به ائمه اطهار ارادت خاص داشت و به امام زمان، حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» عشق می ورزید، به طوری که در نمازهای یومیه و همچنین در ابتدای حضورش، هر جلسه ای را با دعای فرج آغاز می کرد و همواره به حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه» توسل می جست. علاوه بر توسل به امام زمان «عجل الله تعالی فرجه» قبل از هر عملیات، خود را به مشهد می رساند و به زیارت امام رضا علیه السلام می رفت و پیروزی رزمندگان را از آن حضرت استمداد می کرد و پس از زیارت و تجدید قوا با روحیه ای سرشار از عشق، معنویت و شجاعت مجدداً به منطقه عزیمت می کرد و خود را برای عملیات آماده می ساخت.

گاهی به محض رسیدن به قرارگاه تاکتیکی، به ائمه معصومین (ع) متوسل می شد و عملیات را با نام یکی از معصومین (ع) آغاز می کرد. در سخنانش همواره روایات و فرمایشات ائمه (ع) را به زبان می آورد و البته خود نیز پیرو روش پیامبر (ص) و امامان (ع) بود، از جمله می توان به معطر بودن آن شهید اشاره کرد. در کیف شخصی آن شهید همیشه چند عطر گل محمدی و گل یاس وجود داشت که همیشه خود را به بوی خوش معطر می کرد. یکی دیگر از علایم پیروی آن شهید از ائمه اطهار (ع) و عمل به سخنان پیامبر گرامی اسلام (ص) بجای آوردن نمازهای یومیه در اول وقت شرعی بود. بدین ترتیب او با عملش، به نیروهای تحت امرش اهمیت نماز اول وقت را نشان می داد. حتی در میدان نبرد و جبهه های عملیاتی و در خط مقدم جبهه نماز را در اول وقت و به صورت جماعت بجا می آورد.

هنگام نماز، چنانچه در جلسه‌ای حضور داشت، اوّل وقت جلسه را ترک می‌کرد و اگر امکان‌پذیر بود، نماز را به جماعت برگزار می‌کرد و سپس به جلسه ادامه می‌داد. اهمیت به نماز اول وقت را به فرماندهان تحت امر خود نیز توصیه می‌کرد.

روحیات مذهبی

همیشه با وضو بودن: شهید علی صیّاد شیرازی در تمام اوقات شبانه روز با وضو بود. در مدت پنج سالی که همراه شهید بودم، هرگز به یاد ندارم که او بدون وضو باشد. چه در خط مقدم جبهه و یا هر جای دیگر از جبهه و حتی موقع خواب همیشه با وضو و با طهارت بود. به این ترتیب او همیشه و در هر کاری با یاد خدا زندگی می کرد و به دیگران نیز تذکر می داد که انسان در هر لحظه ای باید به یاد خدا باشد.

اقامه نماز و دعای امام زمان(عج) قبل از هر کاری: شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی همیشه قبل از حضور در هر مکان و یا جلسه ای، دو رکعت نماز می خواند و بعد در آنجا حاضر می شد. با قرائت نماز خستگی از چهره اش دور می شد و حالتی خاص که نشانه معنویت وی بود به آن شهید دست می داد. معمولاً در هر جلسه یا سخنرانی و مراسم های مختلف، سخنرانی خویش را با دعای سلامتی امام زمان(عج) (اللهم کن لولیک...) آغاز می کرد.

اهمیت به نماز

نماز اول وقت و جماعت: همان‌گونه که گفته شد، شهید صیاد شیرازی چه در محل کار، چه در منزل و یا درحین انجام مأموریت و حتی در مناطق عملیاتی با شنیدن صدای، اذان کارش را تعطیل می‌کرد و در اول وقت نمازش را بجا می‌آورد. نماز در محیط کار را به صورت جماعت برگزار می‌کرد. اگر تعداد افراد کم بود با همان تعداد نماز جماعت می‌خواند حتی در کنار اعضای خانواده و در منزل نیز نماز آن شهید در اول وقت و به جماعت انجام می‌شد. در زمان جنگ و حتی در شرایط بحرانی، در مأموریت‌ها، مسافرت و در طول مسیر و حتی کنار جاده‌ها نیز نماز در اول وقت و اغلب به اتفاق همراهانش به طور جماعت خوانده می‌شد.

نماز جمعه: روزهای جمعه هر هفته اگر در مأموریت نبود، در نماز جمعه تهران شرکت می‌کرد. چه در تهران و چه در شهرستان‌ها گاهی از وی به عنوان سخنران دعوت به عمل می‌آمد و مردم با استقبال به سخنان آن شهید گوش می‌دادند. در نماز جمعه تهران، به اتفاق همسر و فرزندان خویش شرکت می‌کرد.

نماز شب: یکی دیگر از خصوصیات شهید صیاد شیرازی خواندن نماز شب بود. سال ۱۳۶۳ را در منطقه عملیاتی مریوان همراه آن شهید بودم. در قرارگاه حمزه سید الشهدا(ع) در مجاورت دریاچه مریوان در بالای ارتفاعات بودیم که هر شب قبل از اذان صبح از خواب بر می‌خاست و خود را برای نماز شب آماده می‌ساخت. گاهی هم بیرون از سنگر در جایی خلوت، زیر اندازی پهن می‌کرد و به اقامه نماز شب مشغول می‌شد.

در هوای سرد، پتویی به دور خود می‌پیچاند و در همان حال به نماز شب می‌ایستاد. در هنگام اقامه نماز شب خستگی از وجودش دور می‌شد

/

و با روحیه‌ای شاداب، با نشاط و با معنویتی خاص عبادت می‌کرد. این وضعیت در حالی بود که هرگز در طول روز فرصت استراحت به آن شهید دست نمی‌داد و گاهی تا نیمه‌های شب مشغول کار بود. وقتی کار شهید علی صیّاد شیرازی تا پاسی از نیمه شب ادامه می‌یافت، ابتدا نماز شب و بعد نماز صبح را می‌خواند و سپس برای استراحت به بستر می‌رفت.

اوقات فراغت

قرائت قرآن: شهید علی صیّاد شیرازی لحظه‌ای از کار غافل نبود. زمان فراغت و استراحت او در داخل هواپیما یا خودرو و در حین حرکت بود که در همان حال به قرائت قرآن مشغول می‌شد. به محض آن که وارد هواپیما می‌شد، اگر روزه نبود بعد از پذیرایی مختصر توسط کارکنان هواپیما، قرآنی را از داخل کیف خود در می‌آورد و تا قبل از رسیدن به مقصد شروع به قرائت می‌کرد. در لحظاتی که مشغول خواندن قرآن بود، هیچ چیزی توجه‌اش را به خود جلب نمی‌کرد.

کمک به اعضاء خانواده: شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی اکثر اوقات در محل کارش حضور داشت. هنگامی که در تهران بود، دیر وقت به منزل می‌رفت و صبح زود از خانه خارج می‌شد. گاهی جلسات تا پاسی از شب ادامه می‌یافت و او چند ساعت باقی مانده شب را در همان دفتر کارش می‌خوابید. پس از گذشت چند روز که فرصت می‌یافت زمان بیشتری را در خانه بگذراند، در همان مدت به همسرش در کارهای منزل و به فرزندانش در امور درسی کمک می‌کرد. گاهی اوقات روزهای جمعه با فرزندانش در حیاط منزل قدم می‌زد^۱.

ورزش: شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی صبح زود از خواب بر می‌خاست چه در جبهه و داخل سنگر و چه در منزل، ابتدا به نرمش مشغول می‌شد. با وجود چندین بار مجروحیت و اصابت ترکش، تصادف و واژگون شدن خودرو و صدمه دیدن قسمت ران پا، مسیرهای صعب‌العبور و ارتفاعات مناطق عملیاتی را به سرعت و ورزشی خاصی طی می‌کرد. تأکید داشت که مأموریت‌های رزمی را افراد ورزشیده و چابک به انجام رسانند. شهید به تیراندازی و راه پیمایی علاقه فراوانی داشت.

۱. آن زمان که در منزل سازمانی سکونت داشتند.

نظم و ترتیب

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی پای‌بندی عجیبی به نظم و ترتیب و رعایت مقررات داشت. وی در جلسات و ملاقات‌ها دقیقاً در ساعت مشخص شده حضوری یافت و از پذیرفتن افرادی که نظم و وقت را رعایت نمی‌کردند، امتناع می‌کرد و به آنان تذکر می‌داد.

در کلیه مراسم، در مأموریت‌ها و بازدیدها و اوقات خدمتی همیشه با لباس نظامی بود. چون به لباس مقدس نظامی علاقه خاصی داشت، حتی در مراسم غیر رسمی، در ایام تعطیل و در کنار مردم با لباس نظامی حضور پیدا می‌کرد. در پوشیدن لباس نظامی علی‌رغم سادگی و آراستگی، اصول نظامی مثل استفاده از همه نشانه‌ها و علائم نظامی را رعایت می‌کرد و حتی جورابش شکل و رنگ نظامی داشت.

بیشتر اوقات نمازهای یومیه را هم با لباس نظامی اقامه می‌کرد. شهید علی صیاد شیرازی ضمن آن که از انضباط معنوی سرشاری برخوردار بود، به انضباط ظاهری نیز پای‌بند بود.

گذشت و احسان به زیردستان

از منطقه عملیات به سمت اهواز در حرکت بودیم. در نزدیکی‌های اهواز خودروی ما واژگون شد. سربازی به اسم جمالی رانندگی را به عهده داشت. سرباز قرارگاه بود که مسئولیت داشت ما را به اهواز برساند، اما به دلیل بی‌تجربگی و سبقت بی‌موقع، با خودروی مقابل تصادف کرد و خودرو از جاده منحرف و واژگون شد.

علاوه بر شهید سپهبد علی صیاد شیرازی، سرتیپ کریم عبادت و حاج آقا آذربون هم در خودرو حضور داشتند که خوشبختانه به کسی آسیب جدی نرسید. شهید علی صیاد شیرازی و همراهان به سرعت از خودرو پیاده شدند و با خود روی دیگری به سمت اهواز حرکت کردیم.

معمولاً در این‌گونه رویدادها فرد مقصر توسط فرمانده مورد سرزنش و یا تنبیه قرار می‌گرفت، اما شهید علی صیاد شیرازی با همه سرسختی و توانمندی و اعتماد به نفس و جدّیتی که در مناطق عملیاتی داشت و البته نسبت به حسن انجام وظایف افراد حساسیت نشان می‌داد به طوری که تأخیر حتی یک دقیقه را نمی‌پذیرفت، اما گاهی با تشخیص خود به تعدادی از افرادی که به نوعی اشتباهی از آنان سر می‌زد با محبت و مهربانی رفتار می‌کرد.

چند روز پس از این اتفاق در قرارگاه عملیاتی کربلا داخل حسینیه بودیم جهت اقامه نماز جماعت - ظهر و عصر- و شهید علی صیاد شیرازی پس از نماز، حسینیه را ترک کرد. در همان لحظه سربازی که چهره‌اش برایم آشنا بود، به سمتم آمد و گفت من همان سرباز هستم که تصادف کردم. او را به شهید صیاد شیرازی معرفی کردم. ایشان صورت آن سرباز را بوسید، احوال او را پرسید و به من گفت پی‌گیر کارهای او باش که مشکلی، مسئله‌ای یا

/

اضافه خدمتی در رابطه با واژگون کردن خودرو برایش در نظر نگیرند و یا از وی خسارتی دریافت نشود.
همه‌هنگی لازم با فرمانده مستقیم سرباز انجام گرفت تا خسارتی از وی دریافت نکنند، یا او را با اضافه خدمت تنبیه نکنند.

علاقه و ارادت شخصیت‌ها به شهید علی صیاد شیرازی

منزل شهید صیاد شیرازی در نزدیکی محل سکونت امام(ره) واقع بود. هنگامی که او در تهران حضورداشت، وقتی از ملاقات مردم با امام(ره) مطلع می‌شد، در آن ملاقات‌ها حضور می‌یافت و پس از پایان ملاقات، مردم از وی درخواست می‌کردند که برای آنان سخنرانی کند. حتی زمانی که شهید در منزل حضور نداشت، مردم به در منزل می‌آمدند و خواهان ملاقات حضوری با وی می‌شدند.

علاقه مردم به آن شهید حتی هنگامی که همراه با سایر مسئولان بود متمایز و آشکار بود و این علاقه و احترام برای مسئولان کشوری جالب توجه بود. بین شهید و مردم علاقه‌ای متقابل و خالصانه وجود داشت، او نیز با حضور مداوم خود در جبهه و نظارت بر طرح‌ریزی‌های عملیات گوناگون و ترغیب رزمندگان به دفاع از مرزهای کشور، در صدد جلب رضایت الهی و شادکردن مردم ایران بود.

علاوه بر عموم مردم، شخصیت‌های فرهنگی، سیاسی و دینی هم به شهید علی صیاد شیرازی ارادت داشتند. یکی از این شخصیت‌ها آیت‌الله بهاء‌الدینی^۱ بود. شهید یکی از مریدان ایشان و شیفته کمالات و عقاید آن مرجع عالی‌قدر بود و در سفرهای خود به شهر مقدس قم بعد از زیارت حضرت معصومه(س) به دیدار ایشان می‌رفت. در این راستا در کتاب

سیری در آفاق (زندگی نامه حضرت آیت الله العظمی بهاء الدینی «رحمت الله علیه» چنین آمده است:

«شهید سپهد علی صیادشیرازی» حدود ۱۷ سال با حضرت آیت الله بهاء الدینی مروده داشت و دست پروده ایشان بود. شاگردی او در این مکتب، او را استادی ورزیده در اخلاق و اخلاص ساخته بود. آقا از او این گونه تعبیر می کرد، «آقای صیاد یک روحانی است که یک مشت روحانی را به دور خود جمع کرده است.»

لحظه ای که وارد منزل آیت الله بهاء الدینی می شدیم به این نکته پی می بردیم که ایشان در داخل حسینیه منتظر شهید است و فرزند آن مرحوم جهت استقبال به در منزل می آمد. آیت الله بهاء الدینی شهید را در کنار خود جای می داد و بارفتار و گفتاری سرشار از محبت، صمیمیت و علاقه با ایشان برخورد می کرد.

گاهی که ملاقات به طول می انجامید، آیت الله بهاء الدینی بعد از اقامه نماز جماعت سفارش تهیه غذا می داد و ناهار را به اتفاق همراهان در کنار یکدیگر صرف می کردند. یکی از نکات جالب ملاقات، این بود که آیت الله بهاء الدینی نکاتی به شهید تذکر می داد و شهید آنها را یاد داشت می کرد.

بعدها شهید در این مورد می گفت: « زمانی که به ملاقات مرحوم آیت الله بهاء الدینی می رفتم، ایشان نکاتی را به من می گفت که می بایستی به آنها عمل کنم، اگر مسائل مطرح شده را به عللی عمل نمی کردم، وی همان مسائل را دوباره یادآوری می کرد و اگر مطالب مطرح شده را انجام می دادم، نکات جدیدی را به من می فرمود. و این پدیده برایم جالب بود، چون بدون آنکه آیت الله بهاء الدینی از من سؤالی بکند و یا در آن مورد، من حرفی به میان آورم، نکاتی را که تذکر می داد خود بیانگر عمل یا عمل نکردن من به شمار می آمد.»

رعایت بیت‌المال

شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی در مصرف بیت‌المال دقت نظر کافی داشت. حتی حاضر نبود یک حبه قند بی جهت مصرف شود. همیشه به افراد تحت امر خود دستور می‌داد که مواظب بیت‌المال باشند و طوری عمل کنند که حتی الامکان از صدمه و خسارت وارد شدن به اموال جلوگیری شود.

شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی روزهای شنبه، دوشنبه و پنجشنبه روزه می‌گرفت، هنگام افطار به غذای سربازخانه قناعت می‌کرد و غذای دیگری استفاده نمی‌کرد. هزینه‌های منزل سازمانی از قبیل تعمیرات، اغلب توسط خود شهید پرداخت می‌شد. حتی یکبار که پس از سال‌ها موکت جدید در منزل‌شان نصب شد، نصف هزینه آن را پرداخت کرد.

شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی در همه زمینه‌ها در مصرف بیت‌المال دقیق و متعهد بود. در استفاده از خودرو، منزل سازمانی، خوراکی و نوشیدنی و سایر مواردی که مربوط به ارتش و اموال عمومی بود، همیشه براساس موازین شرعی عمل می‌کرد. علاوه بر این به دیگران نیز همواره در این مورد تذکر می‌داد.

دو روز استفاده شخصی از اتومبیل ارتش

یک بار اتومبیل شهید سپهبد علی صیاد شیرازی خراب شد و آن را به تعمیرگاه برد. چون اتومبیل ایشان یکی دو روزی باید در تعمیرگاه می ماند، به من گفت: آقای حُمان، شما زحمت بکشید این پیکان تان را در اختیار خانواده ما بگذارید. - پیکان متعلق به ارتش بود - . پیکان را در اختیار خانواده شهید علی صیاد شیرازی قرار دادم. وقتی اتومبیل ایشان آماده شد و آن را از تعمیرگاه آوردند، گفتند: ماشین شما چند روز در اختیار خانواده ما بود؟ جواب دادم: دو روز، گفتند اتومبیل مرا ببرید به اندازه دو روز استفاده دولتی کنید تا من چیزی مدیون نباشم. و من هم دستور را اجرا کردم. از این موضوع غیر از شهید و من کس دیگری مطلع نشد.

پرواز در شرایط جوی نامناسب

شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی در تمام مدتی که مسئولیت خطیر فرماندهی نیروی زمینی ارتش را به عهده داشت، به طور شبانه‌روزی و دایم از نقطه‌ای به نقطه دیگر در حال بازدید و نظارت بود، حتی در بدترین شرایط جوی کنترل او از مناطق عملیاتی مرزی، متوقف نمی‌شد. از تهران مقصد او با هواپیما به شهرهایی مثل اهواز، امیدیه، دزفول، سنندج، ارومیه و باختران بود. از آنجا باخودرو به نقاط مورد نظر می‌رفت. گاهی از طرف خلبان اعلام می‌شد که وضعیت آب و هوایی موجود اجازه پرواز و فرود را به ما نمی‌دهد، در جواب وی و یا خلبان می‌گفتند: شما سعی و تلاش خود را انجام دهید، اگر موفق شدید چه بهتر و اگر هم نشدید، در نزدیکترین فرودگاه به منطقه عملیاتی فرود می‌آییم.

یکبار که شرایط جوی برای پرواز اصلاً مناسب نبود، بعد از حرکت هواپیما، من و تعدادی از همراهان آهسته شروع به خواندن شهادتین کردیم. به شوخی به دیگران گفتم فردا ما را در تهران تشییع جنازه خواهند کرد. شهید صیّاد شیرازی این جمله را شنید و معترضانه گفتند: این چه حرفی است که شما می‌زنید؟ در آن شرایط که ما سراسیمه بودیم و سعی می‌کردیم خود را خونسرد و عادی نشان دهیم، شهید در کمال آرامش و اطمینان خاطر، قرآن قرائت می‌کرد.

عملیات شناسایی: شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی قبل از هر عملیات، در شناسایی منطقه عملیات شرکت می‌کرد. پس از بررسی کلیه جوانب و وضعیت نیروهای دشمن و چگونگی استقرار آنان و بازدید مستمر از نیروهای خط مقدم جبهه، آن‌گاه مراحل مختلف عملیات، برنامه‌ریزی می‌شد و شهید، خود در طرح‌ریزی عملیات نظارت داشت.

در شناسایی، گاهی آن قدر به مواضع نیروهای دشمن نزدیک می شدیم که صدای سربازان عراقی را به وضوح می شنیدیم ، ولی به خواست خداوند هیچ وقت دشمن متوجه حضور ما نمی شد و شناسایی با موفقیت به انجام می رسید. البته دقت نظر شهید و اهمیت به نکات نظامی و تذکرات و راهنمایی توسط وی تأثیر به سزایی در موفقیت گشتی های شناسایی داشت. در بیشتر اوقات، شناسایی به وسیله بالگرد ۲۱۴ انجام می شد و خود شهید هدایت بالگرد و خلبان را به عهده داشت و فرمانده منطقه عملیاتی را توجیه می کرد. در این نوع شناسایی ها بارها نیروهای عراقی به سمت بالگرد حامل شهید و همراهانش با سلاح های مختلف تیراندازی می کردند. یک بار بالگرد مورد اصابت تیر مستقیم دشمن در منطقه عملیاتی سردشت قرار گرفت که با عنایت الهی غیر از جراحت سطحی شهید و تعدادی از همراهانش اتفاق ناگوار دیگری نیفتاد، بالگرد در خاک کشورمان سالم به زمین نشست و تمامی سرنشینان آن اقدام به اقامه نماز شکر به درگاه الهی کردند.

جلوه‌هایی از عنایت الهی

در عملیات قادر در بالای ارتفاعات بودیم. قبل از آغاز عملیات قرار بود سنگری در آنجا احداث کنیم. وسایل ساختن سنگر را به محل مورد نظر بردیم که عبارت بود از گونی، بیل و کلنگ. اما وجود صخره‌ها و سنگ‌ها مانع از ساخت سنگر بود. حتی دستگاه حفاری هم قادر نبود سنگ‌های سخت را بشکافد. به همین دلیل به شهید علی صیاد شیرازی گفتم: اگر اجازه بدهید سنگرها را در دامنه ارتفاع و کمی پایین‌تر از قله آن بنا کنیم که ایشان موافقت کردند و گفتند: هر کجا که خودتان می‌دانید جای مناسبی است، سنگر درست کنید.

مکان مناسبی یافتیم، اما هرچه اطراف را جستجو کردیم، از شن، ماسه و خاک خبری نبود. چاره‌ای نداشتیم و باید بدون سنگر در شب عملیات در همان نقطه مستقر می‌شدیم. پس از شروع عملیات نیروهای عراقی، با انواع و اقسام سلاح‌ها گلوله‌های دوربرد منطقه عملیاتی و از جمله ارتفاع مزبور را که ما مستقر بودیم، گلوله باران کردند. سربازانی که به عنوان تأمین در ارتفاع مستقر بودند یا به شهادت رسیدند و یا موج انفجار به آنان صدمه رساند. حتی خودروهایمان در فاصله بیست متری از بین رفتند. وقتی بمباران هواپیماهای دشمن شروع شد، مطمئن شدم که هیچ‌کدام از ما اعم از فرماندهی نیروی زمینی و دیگر همراهان وی زنده نخواهند ماند.

پس از بمباران منطقه و اطراف ما، در منطقه شایع شد که فرمانده نیرو و اطرافیانش شهید شده‌اند. چون کسانی که شاهد بودند، هرگز تصور نمی‌کردند که ما زنده بمانیم. به‌خصوص وقتی چشم آنها به خودروهای متلاشی شده ما افتاد. یقین کردند که همگی ما به شهادت رسیده‌ایم.

در این بمباران، من و اکثر بچه‌ها مجروح شدیم، اما غیر از یک سرباز، (آبدارچی) فرماندهی کسی شهید نشد. لازم به ذکر است که سرباز فرماندهی در

عملیات قادر شهید شد. سرباز، در حدود بیش از ۵۰ روز بود که در منطقه حضور داشت پدر و مادرش جهت اعمال حج به مکه معظمه مشرف شده بودند. سرباز در همان روز به رودخانه‌ای که در آن محل بود خود را رسانده و خودش را شستشو داده و غسل شهادت انجام داده بود و می‌خواست به استقبال پدر و مادرش برود که در این عملیات در لحظه اذان ظهر در اثر اصابت ترکش به زیر گلویش به شهادت رسیده و موفق به دیدار پدر و مادرش نشد. شدت گلوله باران نقطه‌ای دشمن به حدی بود که زنده ماندن در آن شرایط جز به عنایت و مساعدت خداوند، امکان نداشت. کمک خداوند به ما در شرایطی بود که حتی در فاصله دو تا سه متری ماهم گلوله اصابت می‌کرد.

بعد از آن که گرد و غبار ناشی از اصابت گلوله به زمین از میان رفت. سرم را بلند کردم، تصورم این بود شاید به شهادت رسیده‌ام! وقتی از سلامتی خودم مطمئن شدم، خودم را حرکت دادم، به سمت محل اصابت گلوله رفتم، شهید علی صیاد شیرازی و چند نفر دیگر در شیارها جای گرفته بودند، محل اصابت گلوله تا ما که تقریباً در نزدیکی یکدیگر بودیم فقط حدود ۳ متر بود.

حاج آقا آذربون پایین‌تر از شهید علی صیاد شیرازی در حال اقامه نماز بود و در لحظه اصابت گلوله به نمازش ادامه داده بود. خودم را به او رساندم، به شوخی به وی گفتم، کسانی که قرار بود شهید شوند، قبلاً ثبت نام شده‌اند، شما فکر کردی در این حالت حتماً به شهادت می‌رسی! خیر این‌طور نیست! آقای آذربون چند لحظه‌ای شروع به خندیدن کرد. شهید علی صیاد شیرازی نیز با تبسم به وی چشم دوخته بود.

صبح روزی که عملیات قادر به اتمام رسید - عملیات در شب قبل انجام شده بود- ساعت ۸/۵ بود، شهید علی صیاد شیرازی، شهید آشناسان، سرهنگ محمدی، فرمانده تیپ هواپرد شیراز، سرهنگ آقا محمدی از لشکر ۲۳، سرهنگ گلستانه و سرهنگ زوالت - جانشین شهید آشناسان - و حاج آقا آذربون دورهم نشستیم و مشغول صرف صبحانه بودیم که ناگهان گلوله

خمپاره‌ای در نزدیکی ما به زمین اصابت کرد و منفجر شد. یک ترکش از گلوله به قندانی برخورد کرد که در وسط سفره صبحانه قرار داشت، قندها به روی زمین پاشیده شد.

ترکش را با یک دستمال برداشتم، - هنوز داغ و گداخته بود، با دست قابل لمس نبود- شهید سپهبد علی صیاد شیرازی در کنار من نشسته بود، گفت خُمان چی شد؟! گفتم: ترکش است. گفت: بده به من، ترکش را بدون توجه به داغی آن در کف دست شهید گذاشتم، دستش سوخت و سریع آن را به روی زمین انداخت.

وقتی ترکش سردتر شد، آن را بر داشتم و به شهید نشان دادم. ایشان با دقت به آن نگاه کرد و گفت: این ترکش از همه ما که دور سفره حلقه زده‌ایم، بدون برخورد با هیچ‌کدام عبور کرده و به قندان برخورد کرده است. خداوند می‌خواهد با این حرکت، عنایت و لطف خودش را به ما نشان بدهد و ما را در این اندیشه و ایمان به یقین برساند.

مرغابی‌های زاینده رود

در داخل یک فرود هواپیمای جت فالکن به سمت اصفهان در حال پرواز حرکت بودیم. ناگهان هواپیما یک لحظه شروع به لرزش کرد. سرنشینان دچار کنجکاوی، هیجان و وحشت شدند. نمی‌دانستیم چه اتفاقی افتاده که هواپیما در روی آسمان اصفهان به شدت به لرزه و تکان افتاد، به طوری که هر آن تصور می‌کردیم، از حرکت باز بماند و سقوط کند.

از خلبان سؤال کردیم. وی علت را پرنده‌های زاینده رود بیان کرد و گفت: تعدادی از مرغابی‌های زاینده‌رود به هواپیما برخورد کردند و به داخل موتور هواپیما رفته‌اند و باید هرچه سریع‌تر به زمین بنشینیم. خلبان هواپیما را، با همان حالت لرزش به باند فرودگاه رساند و به روی باند نشست.

قبل از بقیه هواپیما را ترک کردم و به سمت موتور آن رفتم. موتور هواپیما پُر از استخوان پرنده‌ها شده بود. مسئولان امداد وقتی خود را به هواپیما رساندند و به این موضوع پی بردند، با تعجب و هیجان گفتند معجزه شده است که هواپیما سقوط نکرده و شما زنده مانده‌اید. خلبان به شهید علی صیاد شیرازی گفت: هر دو موتور هواپیما آسیب دیده و ما دیگر قادر نیستیم به پرواز ادامه دهیم. خلبان هواپیما هم از این اتفاق متعجب بود و می‌گفت: اگر حتی یک کبوتر به داخل موتور برود، موتور را از کار می‌اندازد. حال چطور شده که حداقل با برخورد بیش از هشت پرنده، هواپیما سقوط نکرده است؟ موتور از کار نیفتاده است؟! جز امداد الهی چیز دیگری نبود.

مواجه شدن با مه غلیظ

هنگام عملیات والفجر ۸، روز بیست و دوم بهمن ماه سال ۶۴ از خسروآباد با یک فروند بالگرد ۲۱۴ به سمت منطقه‌ای به نام گلف در اهواز حرکت می‌کردیم. اعضای کمیسیون امنیت ملی به اتفاق وزیر دفاع به منطقه آمده بودند و باید شهید علی صیاد شیرازی در جلسه‌ای با حضور آنان، شرکت می‌کرد. در نزدیکی‌های اهواز مه غلیظی وجود داشت که خلبان قادر نبود بقیه راه را ادامه بدهد. از شهید کسب تکلیف کرد، ایشان گفتند: همین‌جا، محل مناسبی برای فرود پیدا کن، بقیه راه را خودمان می‌رویم. بعد از آن که از بالگرد پیاده شدیم، چند دقیقه کنار جاده آبادان - اهواز ایستادیم تا آنکه یک آمبولانس را دیدیم که به سرعت به سمت منطقه عملیاتی جهت محل مجروحین عملیاتی در حرکت بود. آمبولانس را متوقف کردم و خود را معرفی کرد، گفتیم: فرماندهی نیرو برای انجام یک مأموریت به این آمبولانس احتیاج دارند. راننده به سرعت دور زد و ما سوار شدیم و به سمت اهواز حرکت کردیم.

وقتی به داخل شهر رسیدیم، مردم اهواز روز ۲۲ بهمن سال ۶۴ برای راهپیمایی به خیابان‌ها آمده بودند، و اگر غیر از آمبولانس خودروی دیگری نصیب ما می‌شد، هیچ حرکتی امکان‌پذیر نبود چون آژیر آمبولانس را به کار انداختیم و مردم خودبه‌خود و به سرعت راه را برای ما باز می‌کردند. به این طریق ما به موقع به محل مورد نظرمان رسیدیم، درحالی که شهید صیاد شیرازی از این وضعیت خرسند به نظر می‌رسید، با لبخندی گفت: تجربه خوبی بود که در این‌گونه مواقع از آمبولانس استفاده کنیم!

از این‌گونه موارد که با ما مواجه شدیم زیاد اتفاق افتاده بود. از جمله در منطقه عملیاتی کردستان با هواپیما (جت فالکن) عازم منطقه عملیاتی بودیم. به منطقه‌ای رسیدیم که پوشیده از ابر، برف و مه غلیظ بود. خلبان گفت: جناب سرهنگ نمی‌توانم بنشینم. من جایی را نمی‌بینم، شهید علی صیاد شیرازی گفتند: سعی کنید بنشینید. اتفاقی افتاد به مسئولیت خودم.

من برگشتم آهسته به بچه‌ها گفتم: شهادتین را بخوانید! شهید علی صیاد شیرازی زمزمه‌ام را شنید و گفت: خُمان! چیه! پاسخ دادم: جناب سرهنگ بچه‌ها دارند شهادتین را می‌خوانند - واقعاً شهادتین می‌خواندند - ایشان گفتند: الان وقت این کارها نیست. گفتم: شما وقتی می‌گویید به مسئولیت من، یعنی کسی نیست که مسئولیت را قبول کند! شهید در همان حال مشغول خواندن قرآن بود که به یاری خداوند متعال هواپیما با درایت خلبان و مهندسین پرواز به سلامت در فرودگاه سنندج به زمین نشست. و پس از خواندن نماز شکر همگی به وسیله یک فروند بالگرد ۲۱۴ به سمت منطقه عملیاتی پاسگاه گرمک عراق (پنجوین) حرکت کردیم.

کار در تمام لحظات شبانه روز

یکی از خصوصیات بارز شهید سپهبد علی صیاد شیرازی آن بود که اکثراً ۲۴ ساعت شبانه روز را به جز برای دقایقی کوتاه، در حال خدمت بود. این دقایق به جز برای اجرای فریضه نمازهای واجب و نماز شب به استراحت می‌گذشت. آن‌هم داخل اتومبیل و در حال حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر، ایشان می‌خواستند. به‌عنوان نمونه در سال ۱۳۶۵ صبح یک روز جمعه، به وسیله یک فروند هواپیمای جت فالکن به سمت استان یزد حرکت می‌کردیم. ساعت ۸/۵ صبح به منزل آیت‌الله خاتمی امام جمعه شهرستان یزد رفته و با ایشان دیدار و ملاقات کرد. قبل از نماز جمعه یزد، شهید در سخنرانی قبل از خطبه‌های نماز شهرستان اردکان شرکت کرد. بلافاصله پس از پایان سخنرانی به شهرستان میبند رفتیم، سخنرانی شهید بعد از خطبه‌های نماز جمعه در این شهر برگزار شد. دوباره برای سخنرانی دیگر به شهر اردکان (حوزه علمیه شهرستان اردکان) رفتیم.

مردمی که در شهر بافق بودند بعد از اتمام نماز جمعه، همچنان منتظر شهید علی صیاد شیرازی بودند و ایشان حدود ساعت ۴/۵ بعد از ظهر بود که برای مردم بافق سخنرانی کرد. مردم شهر بافق با شور و اشتیاق فراوانی در هوای گرم تابستان، منتظر ورود شهید نشستند.

در آن روز شهید در سخنرانی چهار شهرستان شرکت کرد. به هر شهری که وارد می‌شد، مردم تعدادی گوسفند، گاو و شتر در مقابل شهید ذبح می‌کردند. شهید سپهبد علی صیاد شیرازی پس از اتمام سخنرانی‌ها بلافاصله در بافق از یک مرکز نظامی دیدن کرد. وی چند ساعتی را در آنجا در حال بازدید و جلسه با مسئولان نظامی گذراند. بدون لحظه‌ای استراحت

نزدیکی‌های طلوع آفتاب روز بعد شنبه به منزل آیت‌الله خاتمی رفتیم. همراه شهید تعدادی از مسئولان محلی از جمله استاندار، فرماندار، چند تن از نمایندگان مجلس و شخصیت‌های نظامی و کشوری... و لشکری نیز حضور داشتند. آنان هم نتوانستند در این مدت استراحتی کنند.

یکی از نمایندگان به من گفت: اگر به تهران برسم باید بروم و ۱۵ روز مرخصی درخواست کنم و این ۱۵ روز را فقط باید استراحت کنم! به ایشان گفتم: این یکی از کارهای معمولی فرمانده است. در منطقه عملیاتی همین کار بی‌وقفه در زیر گلوله‌باران دشمن با انواع و اقسام خطرات انجام می‌گیرد. در آنجا هیچ تفاوتی مابین شب و روز وجود ندارد.

نماز صبح در منزل آیت‌الله خاتمی اقامه شد. و بلافاصله با هواپیما جت فالکن به تهران حرکت کردیم، زیرا شهید علی صیاد شیرازی ساعت ۸/۵ صبح در دانشکده افسری برای دانشجویان کلاس داشت و او خود را بدون وقفه به کلاس دانشجویان رساند.

خاطرات محمد فشى

جنگهای چریکی^۱

سال ۱۳۵۸ هجده سال داشتیم. مانند هر فرد ایرانی اخبار و رویدادهای انقلاب را پی‌گیری می‌کردم. در آن ایام شایعاتی در جامعه رواج یافته بود که یکی از آنها درباره از هم پاشیدگی و بی‌نظمی در ارتش بود. در چنین شرایطی، عناصر ضدانقلاب و عوامل خود فروخته، هر روز در نقطه‌ای از کشور اقدام به آشوب و اخلال می‌کردند که حادثه‌ترین فعالیت‌های آنان در کردستان به وقوع پیوست، به طوری که با حمله به شهرها و مراکز حساس دولتی پادگان‌های نظامی را نیز به تصرف خود در آوردند.

در حالیکه هر روز تحرکات توسعه طلبانه دشمنان انقلاب، در کردستان افزایش می‌یافت، نام سرگرد علی صیاد شیرازی را به عنوان فرمانده عملیات کردستان برای اولین بار از طریق اخبار صدا و سیما شنیدم. به تدریج با موفقیت‌هایی که رزمندگان ارتش به فرماندهی سرگرد علی صیاد شیرازی در کردستان به دست می‌آوردند، شنیدن نام وی برای مردم مایه خرسندی و پیام آور شادی و پیروزی بود.

احساسم این بود که علی صیاد شیرازی یک نظامی سلحشور و فداکار و یک انسان با ایمان، معتقد و جنگجویی شجاع و کاردان است و به همین علت آرزوی دیدن او را داشتیم.

در ایامی که خبر ستون اعزامی رزمندگان به فرماندهی سرگرد علی صیّاد شیرازی به بانه و سردشت از صدا و سیما پخش می‌شد، با عجله به حوزه نظام وظیفه رفتم و به‌طور داوطلب متقاضی حضور در کردستان شدم. به همراه گروه دیگری برای آموزش به پادگان چهل دختر اعزام شدیم و بعد از آموزش مقدماتی، در تیپ ۵۵ هواورد شیراز، دوره‌های هواورد و چتربازی را گذراندیم.

گردان ۱۵۸ هواورد مأموریت یافت به کردستان (سردشت) اعزام شود، به همان جایی که علی صیّاد شیرازی فرمانده آن منطقه بود. من هم به گردان ۱۵۸ منتقل شدم و برایم جالب بود که در مدت کمی به خواسته و آرزویم می‌رسم. سال ۱۳۵۹ به وسیله بالگرد در ارتفاعات اطراف پادگان سردشت پیاده شدیم و مدت ۹ ماه در آن منطقه مستقر بودیم و در این مدت با آن که ضدانقلاب ما را در محاصره داشت، اما به علت حضور ما در سردشت نه تنها کاری از پیش نبرد، بلکه چند ارتفاع مهم را هم تصرف کردیم.

در خوزستان

مدت نه ماه در سردشت بودیم و بعد هم گردان ما به منطقه جنوب اعزام و در سوسنگرد مستقر شدیم. پس از شهادت سرلشکر فلاحی، سرهنگ علی صیاد شیرازی به جای سرتیپ ظهیرنژاد^۱ به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. روزهای اواخر مهرماه سال ۱۳۶۰ بود، جبهه‌های جنوب آتشباران بود. چه آتش گلوله‌های دشمن و چه تابش سوزان آفتاب.

یک روز ساعت ۲ بعدازظهر که همه از شدت گرما و گلوله باران دشمن به سنگرهای خود پناه برده بودند، در پشت خاکریز جبهه دهلاویه نگران از تک دشمن در حال دیده‌بانی و پخش گلوله‌های آر.پی.جی ۷ در داخل خاکریز بودم که یک خودرو نظامی - جیپ - در فاصله چند متریم متوقف شد. چهار سرنشین داشت که سرنشین جلوی آن از جیپ پیاده شد و به طرفم آمد. یک کلاه آهنی با تور استتار در سر و تجهیزات کامل جنگی به همراه داشت. با چهره‌ای مصمم و لحنی صمیمانه سلام کرد و بعد از احوالپرسی نام و نشانم را پرسید و درباره وضعیت منطقه چند سؤال کرد و بعد از خداحافظی به سمت هویزه مسیرش را ادامه داد. بعد از رفتن او متوجه شدم که آن شخص کسی جز سرهنگ علی صیاد شیرازی نیست. همان کسی که آرزوی دیدنش را داشتم.

در آن موقع هرگز پیش‌بینی نمی‌کردم که روزی فرا برسد که تمام شبانه روز در کنار این فرمانده باشم. اما آن روز فرا رسید. بعد از آن که دو سال خدمت سربازی‌ام را به پایان رساندم، در ارتش استخدام شدم و بعد از گذراندن دوره مقدماتی، عمومی و حفاظت شخصیت؛ یکی از محافظین شهید

علی صیّاد شیرازی شدم. در آن ایّام منافقین به دنبال ترور وی و سایر مسئولان انقلابی و حزب‌اللّهی بودند، من و تعدادی دیگر، قبل از حضور فرماندهی درمحل مورد نظر با لباس شخصی حاضر می‌شدیم و همه محل را پایش (کنترل) می‌کردیم. حدود سه سال بعد، به دفتر سرهنگ علی صیّاد شیرازی احضار و به‌عنوان یکی از محافظین ایشان مشغول خدمت شدم.

استراحت در صندلی عقب اتومبیل

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی بسیار با ایمان، با انضباط، دقیق، وقت‌شناس، ورزیده، با تحرک و از جان گذشته بود. محافظ چنین شخصی، محدودیت‌ها و مشکلات خاص خود را داشت، اما برای من که از صمیم قلب وی را دوست داشتم کار سختی نبود.

شهید علی صیاد شیرازی بیشتر اوقات را در جبهه می‌گذراند. با آنکه منزل ایشان در جماران کمی پایین‌تر از بیت امام خمینی (ره) بود، وقتی برای ملاقات امام (ره) از جلوی منزل خود عبور می‌کرد و ما هم با خودرو دیگری به دنبال وی در حرکت بودیم، فکر می‌کردیم که به منزل هم می‌رود ولی با ناباوری می‌دیدیم که بعد از ملاقات به ما اعلام می‌شد که مستقیم و خیلی با سرعت به فرودگاه مهرآباد می‌رویم. یک ساعت بعد در فرودگاه اهواز فرود می‌آمدیم و بلافاصله عازم منطقه عملیاتی می‌شدیم. استراحت شهید علی صیاد شیرازی معمولاً در روی صندلی عقب اتومبیل آن هم در حرکت بود. به‌طور شبانه روز در حال بازدید و جلسه و دیدار از منطقه‌های نبرد جنوب و غرب و... و با رزمندگان و فرماندهان بود.

عملیات قادر

در عملیات قادر که توسط ارتش - نیروی زمینی - در عمق خاک عراق انجام گرفت؛ شهید علی صیّاد شیرازی در ارتفاعات «دراو» زیر آتش سنگین گلوله‌های دشمن در داخل یک سنگر کوچک که آسیب پذیرهم بود، به وسیله یک دستگاه بی‌سیم عملیات قادر را هدایت می‌کرد. لحظه‌ای منتظر ماند تا سرهنگ مرتضی محمدی - فرمانده تیپ ۵۵ هوایرد- به او جواب بدهد، همان‌طور که گوشی بی‌سیم را به گوشش چسبانده بود، خوابش برد. موضوع را به یکی از افسران ستاد اطلاع دادم و او هدایت عملیات را به عهده گرفت، اما تنها چند دقیقه بعد با انفجار یک گلوله توپ در نزدیکی ما بیدار شد و خود عملیات را رهبری کرد.

هدایت آتش در خط مقدم

عملیات قادر در منطقه کردستان انجام شد، درجایی که کلیه نیروهای مخالف عراق و گروه‌هایی از نیروهای مخالف ایران در آنجا حضور داشتند و از نظر امنیتی خطر فراوانی داشت. در آن شرایط، شهید سپهبد علی صیاد شیرازی که در خط مقدم عملیات قادر حضور داشت، زیر آتش بسیار سنگین نیروهای عراقی، علاوه بر هدایت عملیات، یک دستگاه توپ ۱۰۵ و یک قبضه خمپاره‌انداز ۱۲۰ و یک مینی کاتیوشا را شخصاً در اختیار داشت و مستقیماً با دیده‌بانی دقیق دستور اجرای آتش می‌داد. اگر خودم در آنجا حضور نداشتم و این همه شجاعت و پایداری و اخلاص را نمی‌دیدم هرگز باورم نمی‌شد. ضمن آن که بیان همه رشادتها و شجاعت‌های او از توان و قدرت من خارج است.

انهدام تانک دشمن

در این عملیات شهید سپهبد علی صیاد شیرازی ارتفاع مقابل (سرسول و سرسپندار) را هدف قرار می‌داد، و لشکر ۲۳ نیروهای مخصوص - کلاه سبزه‌ها - به همراه فرمانده شجاع خود شهید حسن آبشناسان، از ۲۴ ساعت قبل در پیرامون آن ارتفاعات مشغول نبرد تن به تن بودند و تیپ ۵۵ هوابرد در سمت چپ آنان وارد عمل شده بود.

شهید علی صیاد شیرازی با شناسایی کاملی که از ارتفاع سرسول به دست آورده بود، مشاهده کرد که نیروهای عراقی به وسیله کامیون‌ها و بالگرد در اطراف آن ارتفاع حساس نیروهای کماندو پیاده می‌کنند. با در نظر گرفتن کلیه نکات تاکتیکی از جمله دقت در حفظ جان رزمندگان ارتش، با محاسبه گرای بسیار دقیقی که خود انجام می‌داد، به آتشباری که در اختیارش بود، دستور آتش داد صحنه‌ای بسیار دیدنی بود، اتفاقی که نمونه آن را در تاریخ هیچ جنگی از یک فرمانده سراغ نداریم، اما در آن روز بارها اتفاق افتاد و شهید علی صیاد شیرازی در خط مقدم جبهه در کنار سربازان ضمن هدایت عملیات، وارد نبرد شد و با رزمی بی‌سابقه نیروهای تکاور عراقی را به هلاکت رساند.

ارتفاع سرسول از دود و آتش و انفجار گلوله‌ها و هلاکت متجاوزان عراقی صحنه‌ای را به وجود آورده بود که نه قلم، نه زبان و نه دوربین قادر، به بیان و خلق گوشه‌ای از آن صحنه‌ها نیست. در شرایطی که زیر آتش متراکم گلوله‌های توپخانه، خمپاره، بالگرد و گلوله‌های تانک قرار داشتیم، در میان دود و آتش و باکمال ناباوری یک تانک عراقی عربده کشان و با تحمل سختی فراوان، خودش را به بالای ارتفاع مقابل رساند و در حالی که برجک آن مشخص بود، در پشت خاکریز مخصوص تانک مستقر شد و به سرعت،

تیربارچی تانک، به سمت ما اجرای آتش کرد، به طوری که ما دراز کشیده و حتی به سختی می توانستیم سرمان را بالا بیاوریم.

این تانک با گلوله مستقیم توپ و تیر بارش امان ما را بُرید. در همان حال شهید علی صیاد شیرازی، گرای دقیق آن را گرفت و به خمپاره انداز تحت امر خود دستور آتش داد. با اولین گلوله خمپاره، تانک عراقی مورد هدف قرار گرفت و ما به چشم خود دیدیم که تیرانداز عراقی از برجک تانک به بالا پرتاب شد و بر زمین افتاد و تانک هم آتش گرفت.

استقامت و پایمردی

تیراندازی سربازان عراقی منحصر به تانک و گلوله‌های توپ نبود بلکه از طریق بمباران هوایی نیز مواضع و اطراف ما را مورد هدف قرار می‌دادند. ایستادگی و مقاومت شهید صیاد شیرازی باعث شد که ما منطقه را ترک نکنیم و به مقاومت خود ادامه دهیم. او علاوه بر دارا بودن به شجاعت و استقامت، از آرامش قلب و اعتماد به نفس خوبی هم بهره‌مند بود. حتی وقتی مطلع شد که فرمانده لشکر ۲۳، سرهنگ آبشناسان به شهادت رسیده، با آنکه رنگ چهره‌اش تغییر کرد، اما برای حفظ روحیه رزمندگان خونسردی خود را حفظ کرد.

در آن شرایط شهید علی صیاد شیرازی و هم‌رزم شجاع او به نام حاج آقا آذربون - حکم مشاور شهید را داشت و در آن زمان سروان بود- به محض آن که لحظه‌ای فرصت می‌یافتند، شروع به اقامه نماز می‌کردند و این عمل در روز چند بار تکرار می‌شد. یک بار یک بالگرد توپ‌دار ضدگلوله عراقی، خود را به بالای ارتفاع رساند و به محل اختفای ما و شهید علی صیاد شیرازی نزدیک شد، تجهیزات ما عبارت بود از کلت کمری و مسلسل یوزی و کلاشینکف. تیراندازی به سمت بالگرد جز کشف محل اختفای ما ثمر دیگری نداشت. با خود گفتم تا چند لحظه دیگر به اسارت عراقی‌ها گرفتار می‌شویم. بالگرد به بالای سرمان رسید، شاخه درختی را بر روی سر خود و شهید کشیدیم و بی‌حرکت ماندیم. چند لحظه بعد بالگرد از ما دور شد. خدا را شکر کردم. نگاهی به چهره شهید انداختم، با حالتی روحانی و نورانی در حال ذکر بود. از آرامش قلب و اطمینان خاطر او لذت بردم و ناگهان تمام اضطراب و نگرانی‌ام رفع شد، به دیگران نیز چنین احساسی دست داد.

هنگام فرا رسیدن اذان مغرب، در همان بالای ارتفاع، نماز اول وقت به جماعت خواندیم. بعد از نماز، شام مختصری از کنسرو لوبیا و تن ماهی میل کرد و سپس با دوربین دید در شب تا نیمه‌های شب منطقه را زیر نظر گرفت. ساعتی به خواب رفت، و بعد برای اقامه نماز شب بیدار شد. بعد از قرائت نماز شب و راز و نیاز با خدا مجدداً به محل استراحت بازگشت و گفت برای نماز صبح بیدارش کنیم، اما تا اذان صبح چند بار از خواب بیدار شد و از وضعیت منطقه و عملیات می‌پرسید.

سنگر دیده بانى و اتفاقى عجيب

.

.

.

.

:

.

.

.

.

:

تنها حرفی که به زبان ما جاری شد، این بود که حال شما خوب است! هیچ کدام از ما این اجازه را به خودش نداد که از وی بپرسد که بعد از انفجار چه اتفاقی افتاد. حتی بعدها در ستاد کل نیروهای مسلح که چند بار او را دیدم با آن که تصمیم داشتم چگونگی آن اتفاق را از ایشان بپرسم، اما قدرت بیان این سؤال از من سلب می‌شد و آخرش هم موفق نشدم که این سؤال را به زبان آورم. روزی آقای روستایی به من گفت که دنبالش را نگیر، به نتیجه نمی‌رسی. هرچند که آن سؤال را هرگز مطرح نکردم، ولی اتفاق مزبور را یک معجزه الهی تلقی می‌کردم.

ماجرای جعبه شیرینی

زمانی که امیر سید حسام هاشمی، فرماندهی قرارگاه عملیاتی شمال غرب را به عهده داشت، یک بار به همراه شهید که به ارومیه رفتیم، آقای حسین خُمان چند جعبه شیرینی خرید و بعد با بالگرد به سمت قرارگاه عملیاتی حرکت کردیم. بعد از رسیدن به قرارگاه به سمت مناطق عملیاتی رفتیم و مسیر رفتن به خطوط مقدم را در داخل خاک دشمن پیاده طی می کردیم. تعداد چند جعبه شیرینی را در قرارگاه بین رزمندگان تقسیم کردیم ما بین نماز مغرب و عشاء پس از خالی شدن شیرینی ما یکی از جعبه‌ها را جهت نگهداری و حمل نقشه‌های عملیاتی مورد استفاده قرار دادیم. این طرح توسط برادر حسین خُمان صورت گرفت از نظر حفاظتی و امنیتی محل نگهداری خوبی جهت نگهداری نقشه بود. و دور از دسترس سایرین و مورد شک قرار نگرفتن محل مناسب بود. چون طوری تقسیم کار توسط سر تیم محافظین شده بود، حتی اگر یک وسیله بی ارزش هم به تیم محافظ داده می شد، توسط رده بالا یا فرمانده شخص گیرنده می بایست به نحو احسن و شایسته از آن محافظت می کرد، بدون اینکه سؤال کند. و یا کنجکاو نماید. از محتوای داخل جعبه شیرینی فقط امیر و خُمان اطلاع داشتند.

امیر جعبه شیرینی را به من سپرد و سفارش کرد مواظب آن باشم. در یک دست اسلحه و در یک دست جعبه شیرینی داشتیم و از گردنم دوربین و خشاب‌های اضافه آویزان بود در آن حال جلو دارهم بودم. اما ورزیدگی امیر نسبت به من که ۱۸ سال از وی جوان تر هم بودم، قابل مقایسه نبود، او چون سریع و تند قدم بر می داشت، امان مرا بریده بود ضمن آن که دشمن هم ما را زیر آتش توپ و خمپاره گرفته بود و ما باید از ارتفاعات صعب‌العبور خود را به خط مقدم می‌رساندیم.

عبور از صخره‌های عمودی بدون استفاده از دست کاری دشوار و سخت بود، لذا چند بار تصمیم گرفتم جعبه شیرینی را به ته درّه پرتاب کنم. با خود می‌گفتم خط مقدم جبهه که جای شیرینی خوردن نیست، من باید، هم جان خودم را حفظ کنم، هم جان امیر و هم این جعبه شیرینی را، اما بدون شیرینی هم می‌توان به مقصد رسید.

در هر حال از دور انداختن جعبه شیرینی منصرف شدم و به هر مشقتی بود، خودم را به بالای ارتفاع رساندم. امیر همزمان با من به محل موردنظر رسید. هنوز بقیه همراهان در حال آمدن بودند که امیر گفت: آقای فشکی آن جعبه شیرینی را بدهید. بلافاصله آن جعبه را به امیر دادم و باخود گفتم حالا با این همه مشقت، شیرینی هم می‌خوریم، خوب شد جعبه را نگه داشتیم. در این خصوص فقط سرگروه - آقای خُمان - اطلاع داشتند و آن جعبه را به من سپرده بودند. خدا را شکر کردم که جعبه را دور نیانداختم.

سیل استقبال کنندگان

مردم، شهید علی صیاد شیرازی را خیلی دوست داشتند و هر جا وی را می‌دیدند، به استقبالش می‌شتافتند و سعی می‌کردند خود را به شهید برسانند و او را در آغوش بگیرند. شهید به ما توصیه می‌کرد، مانع ابراز احساسات مردم نشویم و باکمال احترام با آنان رفتار کنیم.

روزی به جنوب تهران رفتیم، مردم و مسئولان محلی تعدادی گوسفند و گاو در مقابل شهید قربانی کردند. جمعیت بی‌شماری در استقبال از فرماندهی نیروی زمینی حضور داشتند. حرکت و تعقیب جمعیت به سمت شهید باعث شد که او را به داخل کارخانه چیت‌سازی هدایت کنیم. وقتی وارد کارخانه چیت‌سازی شدیم، مردم هم به دنبال ما حرکت کردند. هجوم جمعیت به قدری بود که لباس‌های من پاره شد. حفظ شهید از هرگونه آسیب و صدمه‌ای برای ما در اولویت یکم قرار داشت. ما تحت هیچ شرایطی قادر نبودیم جمعیتی را که همچون سیلی خروشان به سوی شهید می‌آمدند مهار کنیم.

به محض این که از درب شرقی کارخانه خارج شدیم، مهار اوضاع به کلی از دست ما خارج شد. شهید به ما یادآور شد که سرسختی نکنید، بگذارید مردم ابراز احساسات کنند. لحظاتی بعد شهید را ندیدیم، در میان جمعیت فراوانی که هر لحظه به تعدا د آنان افزوده می‌شد، از نظر ما دور ماند و همین مسئله ما را نگران کرد که اگر در آن هیاهوی جمعیت کسی به شهید صدمه بزند، او نمی‌تواند از خود دفاع کند.

بلادرنگ وارد عمل شدیم و خود را به هر مشقتی بود به شهید رساندیم، به سرعت دست به دورکمرش انداختم، شهید را به پشت گرفته و از لابه‌لای

فشار جمعیت بیرون کشاندم و کمی دورتر از جمعیت او را به زمین گذاشتم. شهید به تندی با من بر خورد کرد و دستور داد خودروها آماده شوند. جمعیت که هنوز نمی‌دانستند شهید در میان آنان نیست، برای دیدن او از سروکول هم بالا می‌رفتند. هنگام سوار شدن به خودرو، شهید به سوی من آمد و گفت: «عزیزم من معذرت می‌خواهم». او را در آغوش گرفتم، در حالی که اشک بر چشمانم جاری شده بود، من از وی عذرخواهی کردم.

شوخی با شهید

منزل شهید سپهد علی صیاد شیرازی در مسیر حسینیه جماران واقع بود و مردم پس از دیدار با امام(ره) به دیدن شهید علی صیاد شیرازی هم می‌آمدند. در چنین مواقعی، اگر شهید علی صیاد شیرازی فرصتی چند ساعته داشت، از مردم پذیرایی می‌کرد. به این ترتیب که در گوشه‌ای از حیاط که محوطه سرسبز چمنی داشت، پتو و قالیچه پهن می‌کرد، سماوری هم روشن بود، افرادی از مسئولان یا مردم که وارد حیاط می‌شدند، شهید علی صیاد شیرازی خودش برای آنان چای می‌ریخت و با آنان در فضایی دوستانه و خودمانی مشغول پذیرایی و صحبت می‌شد.

در میان کسانی که به منزل شهید می‌آمدند، افراد خیلی مستضعف و روستایی، روحانی، دانشجو، مسئولان کشوری و لشکری، اساتید و سایر اقشار جامعه به چشم می‌خورد. البته از میان همه جمعیتی که به دیدن امام می‌رفتند، تعداد اندکی وارد حیاط می‌شدند. بقیه جمعیت در همان جلو منزل توقف می‌کردند، و پس از ابراز و احساسات و فریاد چند شعارحمایت از رزمندگان، به راه خود ادامه می‌دادند.

یک روز که شهید علی صیاد شیرازی مشغول پذیرایی از میهمانان خود بود، مهدی فرزند بزرگتر شهید که آن موقع کودکی پُر جنب و جوش بود و پنج ساله، دور و بر ما و در حیاط مشغول بازی و جست و خیز بود. در آن هنگام شوخی آقای خُمان گُل کرد، مهدی را صدا زد و گفت: مهدی جان بیا اینجا. مهدی آمد و گفت: بله! آقای خُمان به او گفت: برو به بابایت بگو که این فشکی می‌گوید برای ما هم چایی بریز! مهدی هم بلافاصله و بدون تأمل به سمت پدرش دوید و گفت: فشکی، فشکی... می‌گوید برای ما هم چایی بریز!

من خیس عرق شدم، فکر نمی‌کردم این بچه به این سرعت از پیش ما به سمت پدرش بدود و درخواست خُمان را به او بگوید. در هر حال طبیعی بود که من خجالت کشیدم. شهید علی صیاد شیرازی خنده‌ای کرد و گفت: باشه عزیزم! من برای آقای فشکی هم چایی می‌ریزم.

آقای خُمان که متوجه شد من قصد دارم به طرف او بروم، خودش را به پشت سر شهید رساند تا از هرگونه اعتراض من در امان بماند. خوشبختانه شهید علی صیاد شیرازی متوجه شد که این یک شوخی بوده است، اما در هر حال چیزی به روی خود نیاورد و برای ما چایی هم ریخت. به سمت شهید رفتم که برای ایشان توضیح بدهم، اما آن‌قدر با مهربانی و روی باز برخورد کرد که من هم فکر کردم مسئله خاصی اتفاق نیفتاده است. چون در اکثر اوقات محافظین و شهید در کنار هم بودند. و همگی به روحیات و... هم آشنا بودند و واقف شده بودیم، که بعضی مواقع نیازی نبود که مسائل را به صورت زبانی مطرح نمایم که به‌طور غیر محسوس همدیگر را درک کرده به مقصود اصلی خود پی می‌بریم. به‌طور مثال وقتی که شهید صیاد با دفتر حاج آقا طبرسی - مسئولیت آستان مقدس آقا امام رضا(ع) - تماس می‌گرفت ما متوجه می‌شدیم که یکی، دو ساعت بعد عازم زیارت امام رضا(ع) هستیم.

خاطرات یادگار روستایی

اولین مأموریت^۱

تیر ماه ۱۳۶۳ از طریق سازمان حفاظت اطلاعات به‌عنوان یکی از محافظان شهید علی صیاد شیرازی برگزیده شدم. از همان روز اول و لحظه دیدار به شدت به او علاقه‌مند شدم.

در اولین مأموریتی که در همراه آن شهید بودم، رفتار و گفتار و کردار وی مرا مطمئن کرد که خداوند به من توفیقی عنایت کرده است که در کنار شهید علی صیاد شیرازی خدمت کنم. بدیهی است که روح بزرگوار شهید، دارای لطافت و ظرافت خاصی بود. به‌طوری که بیان هیچ خاطره‌ای در مدت پنج سالی که همراه او بودم، نمی‌تواند تمام زوایای روح آن شهید را بیان کند. لکن به مصداق این بیت که:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدرتشنگی باید چشید

چند خاطره از آن شهید که در واقع حاکی از کمال و رشد معنوی در ابعاد اخلاص، توکل و تقوای او به‌شمار می‌رود، بیان می‌دارم.

تکریم و احترام مهمان

در زمستان سال ۱۳۶۳ یکان‌های سربازی به منظور اجرای عملیات بدر، در جاده رامهرمز مشغول آموزش و تمرین بودند. در همان منطقه یکان‌ها به‌طور پراکنده و موقت مستقر شده بودند. محلی هم به‌عنوان حسینیه درست شده بود که مراسم مذهبی و اقامه نماز و یا سخنرانی‌ها در آنجا انجام می‌گرفت. در یکی از شب‌های سرد و یخبندان، دکتر روحانی در همان حسینیه برای رزمندگان ساعتی سخنرانی کرد. بعد از سخنرانی به همراه شهید علی صیّاد شیرازی به محل تمرین شبانه یکان‌های عملیاتی رفتیم. هوا به شدت سرد بود. سرمای هوا به اندازه‌ای بود که محافظین را هر پانزده دقیقه یک بار عوض می‌کردم.

ساعت ۴ بامداد نزدیک به اذان صبح بود که شهید علی صیّاد شیرازی به بازدید خود از یکان‌ها خاتمه داد و قبل از اذان صبح به قرارگاه تاکتیکی مراجعه کردیم. به محل چادر محل استراحت فرماندهی نزدیک شدیم. به داخل چادر رفتیم و متوجه شدم فردی روی تخت فرماندهی خوابیده است. از چادر خارج شدم به شهید صیّاد شیرازی گفتم یک نفر روی تخت شما خوابیده است. شهید با لحنی خونسرد و آرام گفت: بروید ساک مرا از داخل ماشین بیاورید. شهید صیّاد شیرازی در همان جلوی چادر دره‌های بسیار سرد و سوزان به خواندن نماز شب مشغول شد. هنگام اذان صبح بود که آن فرد از چادر فرماندهی خارج شد و من حاج آقا روحانی را شناختم. وقتی چشم حاج آقای روحانی به شهید علی صیّاد شیرازی افتاد و او را مشغول نماز دید با شگفتی گفت:

- الله اکبر، چرا مرا از خواب بیدار نکردید و به داخل چادر نیامدید؟

شهید علی صیّاد شیرازی در پاسخ گفت: من نخواستم مزاحم خواب شما شوم.

روح عرفانی

سال ۱۳۶۴ شهید سپهبد علی صیّاد شیرازی هنگام بازدید و نظارت از عملیات قادر در منطقه عملیاتی لولان از ناحیه پا، کشاله ران و گردن مورد اصابت چندین (نارنجک) ترکش از گلوله‌های توپخانه ارتش دشمن قرار گرفت و به شدت مجروح شد. ترکشی که به گردن وی اصابت کرده بود، اگرچند میلی‌متر بالاتر می‌رفت راه تنفس وی را کاملاً می‌بست و او را به شهادت می‌رساند.

هوا تاریک شده بود که شهید علی صیّاد شیرازی را به تهران رساندند و در بیمارستان خانواده ارتش بستری شد. ساعت ۳ بامداد روز بعد، چند دقیقه به اذان صبح بود که یکی از محافظ‌ها مرا بیدار کرد و گفت: فرماندهی با شما کار دارد. بلافاصله به اتاق او رفتم و شهید از من خواست تخت او را سمت قبله برگردانم و میز جلوی تخت را هم کمی بالاتر بیاورم. دستور شهید را اجرا کردم و خاک تیمم را آوردم.

با آن که پزشک معالج تأکید فراوانی داشت که ایشان سرش را نباید پایین بیاورد، چون ترکش جا به جا می‌شد و راه تنفس وی را می‌بست، ابتدا نتوانستم چیزی بگویم، اما وقتی دیدم وی برای گرفتن تیمم، قصد چنین کاری دارد، به آهستگی و آرام این نکته را یادآوری کردم. شهید علی صیّاد شیرازی در پاسخ گفت:

شما می‌ترسی که ترکش در گلوی من جابه‌جا شود و من شهید شوم، خیر حالا من شهید نمی‌شوم، برای شهید شدن وقت بسیار است و هنوز وقت شهادت من نرسیده است.

از اتاق بیرون دویدم و به خانم پرستار بخش اطلاع دادم. پرستار دوان دوان خودش را به دکتر رساند و چند لحظه بعد با دکتر آمد. به دکتر گفتم: شما بروید و

چیزی بگویند، شاید به حرف شما توجه کند. به همراه دکتر و پرستار به اتاق شهید رفتیم. او در حال ذکرگفتن و خواندن نماز شب بود. با دکتر از اتاق خارج شدیم. نگران بودم که اتفاقی برای او بیفتد. چند بار به اتاق مراجعه کردم، او سر به مهر گذاشته بود و گریه می کرد. من هم گریه ام گرفت. محافظ اتاق نگران شد و گفت چه اتفاقی افتاده؟ به سرعت وارد اتاق شد، هر دو چشم به او داشتیم تا نمازش تمام شود. بعد از نماز به من گفت: چرا این قدر می ترسی؟ مگر خواندن نماز برای انسان ضرری دارد؟ ما هنوز به آنجا نرسیده ایم که در حال خواندن نماز شهید بشویم و یا از دنیا برویم. اگر قرار است بمیرم، می خواهم در حال نماز از دنیا بروم.

در تمام مدتی که شهید در بیمارستان خانواده ارتش بستری بود، هرشب نماز شب می خواند. در روز ترخیص از بیمارستان پای او در اثر ترکش زخمی بود و امکان پوشیدن پوتین نبود. به من گفت؛ بروید و پوتین مرا بیاورید. به او گفتم پای شما زخمی است و نمی توانید پوتین به پا کنید. باجدیت گفت:

من پوتین می پوشم و بدون پوتین از اینجا بیرون نخواهم رفت. موقع خروج به ایشان گفتم با آسانسور برویم، گفت: خیر! من می توانم راه بروم و از پله های بیمارستان پایین آمد. شهید علی صیاد شیرازی فقط دو روز در منزل استراحت کرد و مجدداً راهی منطقه عملیات شمال غرب شد.

روشن نشدن بالگرد

سال ۶۴ در منطقه‌ای میان دشت شیلر و نزدیکی سلیمانیه عراق، پاسگاه گرمک عراق عملیات والفجر ۹، آغاز شد. قرارگاهی داخل یک دره بسیار عمیق دره شیدار درست شده بود که شهید علی صیّاد شیرازی هر روز صبح برای بازدید از منطقه نبرد با یک فروند بالگرد ۲۱۴ از آن نقطه حرکت می‌کرد و من هم همراه آن شهید بودم.

در یکی از آن بازدیدها در خطوط مقدم منطقه عملیاتی، مشغول گفتم و گو با سربازان شد و به آنها دلداری می‌داد. بعد از اقامه نماز جماعت از من خواست که به خلبان‌ها بگویم بالگرد را آماده کنند تا به قرارگاه مراجعت کنیم. هر دو خلبان - خلبان و کمک خلبان - به طرف بالگرد رفتند، اما چند لحظه بعد یکی از آنها سراسیمه و نگران آمد و گفت: بالگرد روشن نمی‌شود، چه کار کنیم؟ این موضوع را به شهید اطلاع دادم و گفتم: باید با قرارگاه تماس گرفته و از آنها بخواهیم که برای ما باتری بیاورند.

شهید صیّاد شیرازی چند لحظه‌ای مکث کرد و به خلبان گفت: بروید مجدداً روشن کنید، حتماً روشن می‌شود. خلبان برای دومین مرتبه هرچه تلاش کرد، باز هم بالگرد روشن نشد. فرمانده آن یکان با نگرانی گفت: اگر شما شب اینجا بمانید دشمن به ما حمله خواهد کرد و شما شهید و یا اسیر خواهید شد.

به وسیله بی‌سیم به سرهنگ شاه چراغی فرمانده یکان جنگاوران، اطلاع دادند و این موضوع را برای او شرح دادند. شهید بدون هیچ نگرانی و با آرامش خاصی مشغول خواندن نماز بود. به سمت بالگرد رفتیم. یکی از خلبان‌ها با فرمانده مشغول صحبت بود. فرمانده خیلی نگران و مضطرب بود و گاهی در اطراف بالگرد قدم می‌زد. شهید علی صیّاد شیرازی نمازش را بجا

آورد، در سجاده نشسته و مشغول ذکر بود که به سراغ او رفتم. پرسید روشن می‌شود؟ گفتم خیر!

هوا کم‌کم رو به تاریکی می‌رفت و خورشید هم غروب کرده بود. شهید فکری کرد و گفت: تا من دو رکعت نماز می‌خوانم، شما به خلبان‌ها بگویید به داخل بالگرد بروند و داخل آن را نگاه کنند.

شهید مشغول نماز شد و من هم خودم را به نزد خلبان‌ها رسانده و دستور فرماندهی را به آنان ابلاغ کردم. هر دو خلبان به داخل بالگرد رفتند و دو باتری قدیمی و کهنه پیدا کردند. باتری‌های کهنه را جایگزین باتری قبلی کرده و با دلهره و هیجان استارت زدند. با اولین استارت بالگرد روشن شد. همه خوشحال شدند. اما خلبان باورش نمی‌شد باتری کهنه که چند ماه در داخل بالگرد بی‌ثمر مانده و شارژ نشده باشد، نیرو و قدرت داشته باشد که بتواند بالگرد را روشن کند، به گفته او فقط این خواست خداوند بود و عامل دیگری نمی‌توانست در آن دخالت داشته باشد، مگر معجزه الهی.

خاطرات حمیدرضا کریمی

برفراز قله آربابا^۱

شروع مأموریت حمیدرضا کریمی از اوایل سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ می‌باشد. از سال ۱۳۶۰ به‌عنوان یکی از محافظان شهید سپهبد علی صیاد شیرازی مشغول انجام وظیفه شدم. چند سال قبل از آن و هنگامی که وی سرگرد بود و در کردستان به همراه رزمندگان تیپ ۲۳ نبرد مخصوص حضور داشت در عملیاتی که منجر به فتح قله صعب‌العبور آربابا در بانه شد به فرماندهی او شرکت کردم. تا آن زمان هیچ واحد عملیاتی موفق به تسخیر آن قله نشده بود. هرکس که فقط یکصد متر از این ارتفاع بالا می‌رفت در اثر تیراندازی نیروهای دشمن که کاملاً مشرف به منطقه بودند به شهادت می‌رسید. حتی از همان قله، پادگان بانه را با خمپاره مورد هدف قرار می‌دادند و آرامش و امنیت پادگان را به مخاطره انداخته و مانع حضور نیروهای نظامی در آنجا می‌شدند. در چنان شرایطی توسط شهید علی صیاد شیرازی طرح عملیاتی تسخیر قله تنظیم شد. براساس این طرح ابتدا چهار فروند بالگرد ۲۱۴، مأموریت داشتند که تعدادی از نیروهای کلاه سبز را تا اطراف قله برسانند. البته بالگرد چهارم موظف بود، ده نفر از نیروهای خودی را که من هم جزو آنها بودم در داخل پادگان بانه پیاده کند. عملیات آن روز کاملاً به نتیجه نرسید. شهید علی صیاد شیرازی که خود نظارت مستقیم داشت، صبح روز بعد دستور داد

که یک فروند هواپیمای جنگنده اف ۴ نیروی هوایی سنگرهای قلّه آربابا را بمباران کند. بعد از بمباران ساعت ۹ یک بار دیگر حمله نهایی از اطراف قلّه شروع شد. گروهی از نیروهای سپاه و بسیج نیز با ما همراه بودند. به این ترتیب یک ارتفاع حدود دوهزار متری و حساس به فرماندهی شهید علی صیاد شیرازی فتح شد. او با خوشحالی نماز جماعت را در بالای ارتفاع برگزار کرد. فتح قلّه آربابا، پادگان بانه را از محاصره ضدانقلاب رها ساخت و باعث شد که جاده بانه - سقز به مسافت ۶۰ کیلومتر به وسیله لشکر ۱۶ قزوین از اشغال نیروهای ضدانقلاب آزاد شود. جاده سردشت - بانه هم با فرماندهی و مسئولیت شهید علی صیاد شیرازی از وجود نیروهای ضدانقلاب پاکسازی شد.

محبت و صمیمیت با سربازان

سال ۱۳۶۱ که به عنوان محافظ شهید علی صیاد شیرازی به خدمت ایشان فراخوانده شدم، از تیپ ۲۳ نیرو مخصوص - هواپرد- عملیات‌های نظامی علیه نیروهای عراقی در اوج خود بود. قرارگاه‌های عملیاتی فعال شده بود و در هر قرارگاه جانشین فرماندهی نیرو مسئولیت قرارگاه را به عهده داشت.

شهید علی صیاد شیرازی همیشه در حال بازدید از قرارگاه‌ها و هدایت رزمندگان به‌طور مستمر بود. در هر قرارگاه چند نفر را انتخاب می‌کرد و در قالب یک تیم در تاریکی شب از خطوط مقدم و مواضع نیروهای دشمن به دقت بازدید به عمل می‌آورد.

با سربازان مستقر در جبهه به گفتگو می‌پرداخت و اگر کمبودی احساس می‌کرد همان لحظه به فرمانده قرارگاه دستور می‌داد آن را برطرف کنند. رزمندگان جبهه از حضور فرماندهی و اخلاص صمیمانه وی احساس آرامش می‌کردند.

خوابیدن در سنگر فرماندهی

در قرارگاه‌ها، دفتر فرماندهان دارای امکاناتی از قبیل کولرگازی بود. اما شهید علی صیاد شیرازی به ندرت در آن سنگرها حضور داشت و اغلب در حال بازدید از منطقه یا جلسه با فرماندهان بود. در هوای گرم و سوزان تابستان سال ۱۳۶۳ که شهید علی صیاد شیرازی برای جلسه با فرماندهان سنگر را ترک کرده بود، از فرصت استفاده کردم و داخل سنگر رفتم، بعد از تلفن به خانواده، مقداری از میوه‌های داخل یخچال را برداشتم، و آن قدر خسته بودم که بعد از خوردن میوه در روی تخت فرماندهی به خوابی عمیق فرو رفتم. نمی‌دانم چه مدتی گذشت که احساس کردم فرماندهی نیرو به داخل سنگر آمده و آهسته کاغذها را جابه‌جا می‌کند که من از خواب بیدار نشوم. ناگهان از خواب پریدم و عذرخواهی کردم. وی با لحنی آرام و با تبسمی برب گفت: تلفن کردی، میوه هم که خوردی، خواب خوبی هم کردی، دیگر ناراحتی نداری؟ گفتم: نه قربان فقط اجازه مرخصی بفرمایید!

عکس یادگاری

برای مأموریتی به پادگان دزفول رفتیم. در آن پادگان شهید آبخناسان فرماندهی جنگ‌های نامنظم را به عهده داشت. شهید صیاد شیرازی و تعدادی از فرماندهان در دفتر فرماندهی جلسه داشتند. در پشت دفتر فرماندهی درختی پر از گل وجود داشت. دوستان گفتند که چقدر خوب می‌شد که با سرهنگ علی صیاد شیرازی عکس یادگاری بگیریم. تصمیم گرفته شد که وقتی ایشان از ستاد خارج شدند یک نفر تقاضای دیگران را بیان کند و آن یک نفر هم من انتخاب شدم.

البته در آن شرایط چنین درخواستی مناسبی نداشت، با این وجود بعد از حضور فرماندهی به نزد ایشان رفتم و بعد از ادای احترام گفتم: جناب سرهنگ درخت قشنگی پشت دفتر هست و دوستان مایلند که عکس یادگاری با شما داشته باشیم. شهید علی صیاد شیرازی بدون آنکه اعتراضی بکند با لبخندی به چهره، موافقت خویش را نشان داد و برای گرفتن عکس به سمت آن درخت زیبا به راه افتادیم.

شور و عشق و اشتیاق مردم برای دیدن شهید سپهبد علی صیاد شیرازی

شهید سپهبد علی صیاد شیرازی برای رزمندگان بسیج که برای انجام عملیات عازم جبهه‌های نبرد بودند، در اصفهان یک سخنرانی کرد. در پادگان الغدیر ده هزار نفر بسیجی حضور داشتند که از سخنرانی شهید سپهبد علی صیاد شیرازی با شور و شوق فراوان استقبال کردند.

پس از پایان سخنرانی، نماز جماعت اقامه شد. قبل از آن که نماز تمام شود، آقای خلیلی که سرپرستی گروه محافظان را به عهده داشت، به من گفت: کریمی برو به فرماندهی اطلاع بده که تا دعای نماز تمام نشده و بسیجیان مشغول خواندن دعا هستند، ایشان بیایند و داخل ماشین بنشینند و ما حرکت کنیم. من خودم را به فرماندهی نیرو رساندم و گفتم: جناب سرهنگ، اگر اجازه می‌فرمایید، بلند شوید و تا دعا تمام نشده از اینجا برویم، چون شلوغی و ازدحام ممکن است مشکلاتی ایجاد کند. ایشان گفت: نه بمانیم تا دعا تمام شود.

حدود دو دقیقه بعد دعا تمام شد. بعد از دعا جمعیت ده هزار نفری که نشسته بودند، شروع به حرکت کردند و به همان حالت نشسته جلو آمدند. از طرفی شهید علی صیاد شیرازی تأکید می‌کرد که با مردم بدرفتاری نکنید، یک موقع به کسی تعرض نشود. من به سرپرست گروه اشاره کردم که جمعیت در حال نزدیک شدن هستند، او هم گفت: سعی کنید هیچ اقدامی نکنید، خود ایشان چنین دستوری دادند. ناگهان در یک لحظه متوجه شدیم، جمعیت مانند یک موج به سمت شهید علی صیاد شیرازی در حرکت است.

در آن لحظه اگر هم می‌خواستیم مانع نزدیک شدن کسی بشویم، قادر به چنین کاری نبودیم. هرکدام از این ده هزار نفر که حالا از جایشان برخاسته بودند، به تنهایی سعی می‌کرد خودش را به شهید علی صیاد شیرازی برساند و او را

در آغوش بگیرد و یا دستش را به سرو صورت و اندام شهید تماس دهد و بعد همان دستش را ببوسد.

در آن همه‌مه و هیجان و شوق دیدار با شهید علی صیاد شیرازی از طرف مردم خودم را به محل امنی رسانده، اما ناظر اوضاع بودم. هرکدام از تجهیزات و وسایل - کلاه، دفترچه یادداشت و... - شهید به سمتی افتاد و در زیردست و پای مردم بود و خود ایشان هم تحت فشار جمعیت تعادلش را کاملاً از دست داده بود. حالا دیگر در میان این همه موج جمعیت پیدا کردن ایشان هم کار ساده‌ای نبود.

در این فکر بودیم که هر طور شده باید فرماندهی را از میان این جمعیت خروشان بیرون بیاوریم که صدای ایشان را شنیدم که از لابه‌لای جمعیت فریاد می‌زد: غلام، غلام. در آن حال با قدرت و تمرکز هرچه بیشتر خود را به شهید علی صیاد شیرازی رساندیم و او را از صحنه جمعیت به داخل ماشین منتقل کردیم. بازهم مردم سعی داشتند، دستشان را لااقل به پوتین شهید علی صیاد شیرازی بزنند. وقتی آنها نمی‌توانستند خود را به شهید برسانند، دستشان را به پوتین او می‌زدند و به صورت خود می‌مالیدند. و این اتفاق نمونه‌ای بود از صدها اتفاقی که نشان می‌داد، مردم عاشق شهید علی صیاد شیرازی بودند.

بهبانهای برای استراحت!؟

یک روز زمستانی ساعت ۶ بعد از ظهر بود که از منطقه عملیاتی به تهران رسیدیم. مدت‌ها بود که در منطقه عملیات بودیم و حالا فرصتی بود که یک یا دو روز در تهران باشیم و به کارهای خانواده برسیم. شهید علی صیاد شیرازی به ما گفت ساعت ۷ آماده باشید. من ابتدا فکر می‌کردم منظور ایشان ساعت ۷ صبح فرداست. از این جهت وقتی نیم ساعت بعد آمد، از اینکه نه ماشین آماده بود و نه محافظی وجود داشت، تعجب کرد و پرسید: بچه‌ها کجا هستند؟ پس چرا آماده نشدید؟

گفتم: قربان شما گفتید، ساعت ۷ آماده باشید. بچه‌ها برای رسیدگی به کار شخصی و استراحت رفته‌اند. نگاهی به ساعتش انداخت و گفت: الان ساعت ۷ است. گفتم: ما فکر کردیم، ساعت ۷ صبح فردا را می‌گویید، فکر نمی‌کردیم منظورتان نیم ساعت بعد باشد!

با ناراحتی گفت: شما جلسه ما را ده ساعت عقب انداختید. آقا ساعت ۷ فردا یعنی چه؟

در آن لحظه چشم شهید علی صیاد شیرازی به خودروی پیکانی افتاد که کمی آن طرف‌تر پارک شده بود. سؤال کرد آن پیکان مال کیه؟ گفتم: قربان این پیکان مخصوص تدارکات محافظین است. گفت: همین را روشن کنید تا حرکت کنیم.

ماشین را با کمک محافظ دیگری آماده کردیم، شهید صیاد شیرازی سوار شد و گفت: سریع حرکت کن. به مسیر خود ادامه داده تا سایر محافظین با هماهنگی به عمل آمد. خود را به ما رساندن و ما به مأموریت خود ادامه داده و با تأخیر به محل جلسه که در ستاد مشترک بود رسیدیم.

پایان

عكسها

نمایه

/

آ

آبادان، شهر: ۲۳

آبشناسان، حسن؛ شهید: ۲۲، ۳۸، ۶۳

آذربون، غلامرضا؛ حاج آقا: ۱۲، ۲۲، ۳۸

آرپی، جی: ۷، ۳۱

آربابا، قله: ۵۹، ۶۰

ب

باختران، شهر: ۱۸

بافق، شهر: ۲۵

بالگرد ۲۱۴: ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۵۵، ۵۹

بانہ، شهر: ۲۹، ۵۹، ۶۰

بهاء الدینی، رضا؛ آیت الله: ۱۴، ۱۵

بیمارستان خانواده ارتش: ۵۳

ا

ارتفاع سرسول: ۳۶

ارتفاع سرسپندار: ۳۶

اردکان، شهر: ۲۵

ارومیه، شهر: ۱۸، ۴۲

اصفهان، شهر: ۲۲، ۶۴

امام خمینی «رحمت الله علیه»: ۳۳

امام رضا علیه السلام: ۵، ۴۷

امام زمان، حضرت ولی عصر «عج»: ۵

امیدیه، شهر: ۱۸

اهواز، شهر: ۴، ۱۲، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۳۳

ایران، کشور: ۴، ۱۴، ۳۵

پ

پادگان الغدیر: ۶۴

پادگان چهل دختر: ۳۰

پادگان سردشت: ۳۰

پاسگاه گرمک عراق (پنجوین): ۲۴، ۵۵

ت

تهران، شهر: ۳، ۸، ۱۴، ۱۸، ۴۴، ۵۳، ۶۶

توپ ۱۰۵ م.م: ۳۵

تیپ ۲۳ نیروی مخصوص هوآبرد: ۳

تیپ ۵۵ هوآبرد شیراز: ۳۰، ۳۴، ۳۶

س

سربازخانه: ۱۶
سقز، شهر: ۶۰
سلیمانیه عراق، شهر: ۵۵
سنندج، شهر: ۲۴، ۱۸
سوسنگرد، منطقه: ۳۱

ش

شیدار، درّه: ۵۵
شیراز، شهر: ۳۰، ۲۲
شیلر، دشت: ۵۵

ص

صیاد شیرازی، علی؛ شهید سپهبد: ۳، ۴، ۷،
۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۹، ۳۰،
۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵،
۶۴
صیاد شیرازی، مهدی: ۵، ۴۶

ط

طیسی، سرهنگ: ۴۰

ظ

ظہیرنژاد، قاسمعلی؛ سرتیپ: ۳۱

ج

جت فالکن، هواپیما: ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶
جماران، منطقه: ۳۳، ۴۶
جمالی، سرباز: ۱۲

خ

خاتمی؛ آیت‌الله: ۲۵، ۲۶
خسرو آباد اهواز، منطقه: ۲۳
خمان، حسین: ۱۷، ۲۲، ۲۴، ۴۰، ۴۲، ۴۳،
۴۶، ۴۷
خمپاره انداز ۱۲۰م: ۳۵
خوزستان، استان: ۳۱

د

دریاچه مریوان: ۸
دزفول، شهر: ۱۸، ۶۳
دهلاویه، منطقه: ۳۱

ر

روستایی، یادگار: ۴۰، ۴۱، ۴۶
روحانی، دکتر: ۵۲

ز

زاینده رود، رودخانه: ۲۲، ۲۳
زوال، سرهنگ: ۲۲

گلستانه، سرهنگ: ۲۲

ل

لشکر ۲۳ نیروهای مخصوص: ۳۶
لشکر ۱۶ قزوین: ۶۰
لولان، منطقه عملیاتی: ۵۳

م

محمدی، مرتضی؛ سرهنگ: ۵، ۲۲، ۳۴
مسجد امام (مسجد شاه سابق): ۳
مشهد، شهر: ۵
مینی کاتیوشا: ۳۵

ه

هاشمی، سید حسام؛ امیر: ۴۲

ی

یزد، شهر: ۲۵
یوزی، سلاح: ۳۸

ع

عبادت، کریم؛ سرتیپ: ۱۲
عراق، کشور: ۳۴، ۳۵
عملیات بدر: ۵۲
عملیات قادر: ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۵۳
عملیات والفجر ۸: ۲۳
عملیات والفجر ۹: ۵۵

ف

فرودگاه مهرآباد: ۳۳
فشکی، محمد: ۴۳، ۴۶، ۴۷
فلاحی، ولی‌الله؛ سرلشکر: ۳۱

ق

قرارگاه عملیاتی کربلا: ۱۲
قم، شهر: ۱۴

ک

کردستان، منطقه: ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۵۹
کریمی، حمیدرضا: ۵۹، ۶۴
کلاشینکف، سلاح: ۳۸
کلت کمری: ۳۸

گ

گردان ۱۵۸ هوابرد: ۳۰



Jelveye Yar

Ahmad Hosseiniya

**War Cognizance Committee Of Martyr Lieutenant
General Ali Sayyad Shirazi**

First Published 2007. Tehran